



دکتر غلامعلی سیار

نگاهی به وضع ترجمه در زبان فارسی

حال خواننده ایراد خواهد کرد یافتن کسانی با داشتن چنین شرایط بسیار دشوار است. البته که چنین است و باید هم باشد. مگر نوابغ شعر و ادب و فلسفه بر سر هر کوچه و بازار ریخته‌اند؟ پس کسانی که قادر به برگرداندن فکر و کلام ایشان به زبانی کاملاً متفاوت از زبان آنان باشند، چگونه بر سر هر کوی و برزن توان یافت؟ در زبانهای بزرگ و پرانتشار جهان نیز مترجمان آثار بزرگ ادبی و فکری معدودند و غالباً نام آنان، همطراز با آفرینندگان آثار مزبور به گوشها آشناست. در طی متجاوز از یک قرن که از ترجمه آثار و کتابهای خارجی خاصه غربی در ایران می‌گذرد و لااقل چند صد تن مترجم بیش از هزاران کتاب از السنه گوناگون و در رشته‌های متنوع به فارسی برگردانده‌اند، به دشواری نام پنجاه تن مترجم خوب را می‌توان برد که از آن زمره بین بیست تا سی تن کمابیش زبردست و چندتن برجسته بوده‌اند و نام این افراد را هم فقط صاحب‌نظران می‌دانند حال آنکه نام مترجمان بازاری و دارای شهرت کاذب بر سر زبان خوانندگان و ناشران است. اگر هم پاره‌ای مترجمان قابل شهرت و اعتباری کسب کرده‌اند بیشتر برحسب اتفاق یا به سبب ترجمه کتابهای باب روز و مورد علاقه خوانندگان بوده است.

چند نمونه از ترجمه‌های خوبی را که خود سراغ دارم یا از صاحب‌نظران شنیده‌ام در اینجا ذکر می‌کنم. ترجمه گفتار هملت شکسپیر به توسط مجتبی مینوی که از نظر امانت به متن و زیبایی و نثرمقفی و استوار آن شاهکاری است کم نظیر و افسوس که تمامی نمایشنامه به این شیوه به فارسی برگردانده نشده است. ترجمه مقدمه ابن خلدون بتوسط محمد پروین گنابادی و ترجمه تاریخ فلسفه دورانث به قلم عباس زریاب خوئی نیز در نوع خود در فارسی مانند ندارد. ترجمه داستان هکل بری فین اثر والث ویتمن از

نجف دریابندری خوب و همانند ترجمه‌های خوب دیگری است که پرویز داریوش از چند اثر فالکنر، استینک و سومرست موآم کرده است. ترجمه داود منشی‌زاده از افسانه گیل گمش (از متن آلمانی) ساده و زیبا و سبک آن متناسب با موضوع حماسه است. ترجمه مرحوم مهدی الهی قمشه‌ای از قرآن کریم عارفانه و زیباست و به گفتهٔ مطلعان بهترین ترجمه فارسی از این کتاب آسمانی است. سال پیش ترجمه‌ای خواندم از کتاب «رسل الملوک» ابن الفراء به تصحیح دکتر صلاح‌الدین منجد مصری و به قلم پرویز اتابکی که نثر آن در غایت روانی و رسائی است خاصه اینکه مترجم فاضل خوش قریحه اشعار متن را به نظم فصیح پارسی درآورده است. برای اجتناب از درازی سخن با ذکر ترجمه‌های بسیار خوب محمود صناعی و منوچهر امیری از انگلیسی و کیکاوس جهاننداری از آلمانی و پوزش از دیگر مترجمان برجسته که نامشان بعد خواهد آمد، به همین چند مقال بسنده می‌کنم.

باید دانست در پنجاه سال اخیر دانشمندانی همچون محمدعلی فروغی (ترجمه‌هایی از دکارت و افلاطون) و یوسف اعتصام‌الملک (ترجمهٔ دو جلد از تیره‌بختان و ویکتورهوگو و آثاری از ژول ورن و شیلر) و نصرالله فلسفی (ترجمهٔ تمدن قدیم از فوستل دوکولانژ و ترجمه‌هایی از ادبیات رمانتیک فرانسه) و عباس اقبال آشتیانی (سه سال در دربار ایران تألیف دکتر فوریه فرانسوی) و قاسم غنی (عصیان فرشتگان از آناتول فرانس) و رشید یاسمی (ایران در زمان ساسانیان از کریستنسن دانمارکی) و دکتر محمدباقر هوشیار (قطعات فلسفی از نیچه و دیگر فیلسوفان آلمان) نمونه‌هایی شیوا و عالمانه از ترجمه برجای گذاشته‌اند.

پیش از آن نیز در دوران ناصری و اوایل مشروطیت ترجمه‌های محمدطاهر میرزای اسکندری قاجار (کنت دومونت کریستو و سه تفنگدار و چند اثر دیگر از آلکساندر دومای پدر) قابل ذکر است. شیخ احمد روحی کرمانی از پیشروان نهضت مشروطه رمان ژیل بلادوسانتیان اثر لوساژ فرانسوی را با نثری دلپذیر به فارسی برگرداند و میرزا حبیب اصفهانی نیز حاجی بابای اصفهانی اثر معروف جیمز موریر انگلیسی را از متن فرانسه آن شیرین و روان ترجمه نمود و همین مترجم نمایش «مردم گریز» اثر مولیر را به نثر مقفی به فارسی برگرداند و در اسلامبول به چاپ رساند.

1- Gil Blas de Santillane, Par A.R.Lesage.

2- Misanthrope.

ترجمه ابراهیم نشاط از پل و ویرژینی اثر برناردن دوسن پیر دلچسب است و ترجمه کتاب جیماریه تألیف محمدحسین جمل‌المصری در ۱۳۰۰ قمری بتوسط امین‌الدوله نمونه عالی ترجمه است. تصور می‌رود کتاب اخیر «خاطرات دراز گوش» اثر مادام لاکنتس دوسگورا فرانسوی است که به عربی برگردانده شده است. در روزنامه «تربیت» به مدیریت محمدحسین ذکاءالملک فروغی رئیس اداره انطباعات در زمان ناصرالدین شاه ترجمه‌هایی فصیح از فرزند وی محمدعلی فروغی منتشر می‌شد. ترجمه رمان فرانسوی «کاپیتان کرکران» بتوسط سید حسن مشکان طبسی که در پاورقی روزنامه فکر آزاد مشهد در سال ۱۳۰۰ ه.ش. چاپ گردید از لحاظ نثر فارسی سلیس و فصیح است. از کتابهایی که درباره علوم جدید به خصوص هیئت و طب و هندسه و جغرافیا و غیره از زبانهای اروپائی به فارسی ترجمه شده است و جنبه ادبی و عمومی ندارد نام نمی‌بریم ولی از ذکر نام دو ترجمه که بتوسط خارجیان سالها پیش انجام شده است و می‌تواند سرمشقی برای مترجمان فارسی زبان کم‌مایه باشد ناگزیریم. یکی از آنها ترجمه کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) بتوسط مسیحیان در سال ۱۹۰۴ م. و دیگری «قاموس کتاب مقدس» تألیف و ترجمه مستر هاگس امریکائی (ساکن همدان) است که در سال ۱۹۲۸ م. در مطبعه آمریکائی بیروت بچاپ رسیده است.

از حدود پنجاه سال پیش بدین سو که کار ترجمه رونق یافت مترجمانی خوب و گاه زبردست پیدا شدند که آثاری را از نویسندگان و شاعران و فیلسوفان و مورخان مغرب زمین و تبعات خارجیان درباره ایران به فارسی ترجمه کردند و اینان در توانگر گرداندن و زیننده ساختن گنجینه لغات و تعبیرات فارسی امروزی و توانا کردن آن در بیان مفاهیم جدید سهمی شایسته داشته‌اند.

بدبختانه شمار این مترجمان شایسته و زبردست به پنجاه تن نمی‌رسد و در زیر به ذکر نام برخی از آنان اکتفا می‌کنیم: احمد آرام، مهری آهی، پرویز اتابکی، یوسف اعتصامی، عباس اقبال آشتیانی، رحمت‌الله الهی، کریم امامی، منوچهرامیری، محمدپروین گنابادی، کیکاوس جهانداری، ابراهیم خواجه نوری، پرویز داریوش، نجف دریابندری، سیروس ذکاء، مسعود رجب‌نیا، مصطفی رحیمی، فواد روحانی، عباس زریاب خوئی، لطفعلی صورتگر، علی پاشا صالح، محمود صناعتی، سلطانحسین عامری، حمید عنایت، قاسم غنی، مسعود فرزاد، محمدعلی فروغی، نصرالله فلسفی، عزت‌الله

فولادوند، کریم کشاورز، محمد مقدم، مصطفی مقربی، داود منشی‌زاده، ع.ه. مهدوی، عبدالحسین میکده، مجتبی مینوی، پرویز نائل خانلری، محمدعلی نجاتی، ابوالحسن نجفی، سعید نفیسی، غلامعلی وحید مازندرانی، محمدباقر هوشیار، م.ا. به آذین ... و دیگران که نامشان اکنون بخاطر نمی‌آید.

ممکن است خوانندگان تعجب کنند و حتی بر من بتازند که چرا از بعضی مشاهیر که نامشان بر سر همهٔ زبانهاست و حتی در کتب درسی در عداد بزرگترین مترجمان قلمداد شده و دهها کتاب ترجمه کرده‌اند و آثارشان پرفروش است اسمی برده نشده است. اطمینان می‌دهم که هیچگونه غرض خاصی در کار نبوده است بلکه این ترجمه‌ها به رغم اشتباهی که یافته‌اند با ضوابطی که ذکر شد از جمله تطابق متن فارسی با متن اصلی، رساندن سبک نگارش مؤلف و ریزه کاری و فحوای کلام نویسنده مطابقت نمی‌کرد و گاه نیز اغلاطی فاحش و غیرقابل بخشایش در آنها به چشم می‌خورد که حاکی بود از آشنائی ناقص مترجمان با زبان خارجی گو اینکه متن فارسی آنها فصیح و سلیس و زیبا و خالی از ایراد بود.

در اینجا از مترجمان جوان یا تازه کاری که در سالیان اخیر سرشناس شده‌اند و مجال بررسی کارهایشان را نداشته‌ام پوزش می‌طلبم و یقین دارم که در میان آنان افرادی برجسته و مترجمانی زبردست هستند و آرزو مندم دیگران که با آثار آنان آشنائی بیشتر دارند در رفع این نقیصه بکوشند و آنان را بشناسانند.

بالاخره برای نگارنده محل افسوس است که شاعران بزرگ خارجی خاصه غربی بندرت مترجمانی در خور شان خود در زبان فارسی یافته‌اند. از اشعار چند تن از شاعران رمانتیک فرانسه مانند لامارتین و هوگو ترجمه‌هایی سابقاً شده است که انصافاً خوب است ولی از آثار شاعران دیگر بزرگ اروپائی از متقدمان مانند گوته و دانته شیلر و شکسپیر و پترارک و میلتن و بایرن ترجمه‌هایی فراخور مقام بلند آنان نشده و اگر ترجمهٔ قطعهٔ هملت مجتبی مینوی و یکی دو ترجمهٔ بالنسبه موفق از شکسپیر و لانگ فلو بوسیلهٔ اسلامی ندوشن را (که خود شاعر است) کنار بگذاریم مابقی ترجمه‌ها یا بکلی از متن اصلی بدور است یا بهیچوجه نتوانسته است لطف و ظرافت و رایحهٔ شعر خارجی را به فارسی برساند گو اینکه زبان ما لسان شعر و خیالپردازی و مالامال از الفاظ و ترکیبات و تعبیرهای شاعرانه بیهمتاست. ترجمهٔ آثار شاعران اروپائی به فارسی تقریباً همیشه به نثر بوده است و از اواسط قرن نوزدهم و به خصوص در این قرن پای ترجمهٔ شاعران سمبولیست و نوپرداز غربی می‌لنگد، فی‌المثل از میان چندین ترجمه که از

«گلشهای بدی» اثر معروف بودلر به فارسی شده است، هیچکدام کسی را که با شاعر فرانسوی الفت دارد و قادر به درک لطف آن در زبان اصلی می باشد نمی تواند ارضا نماید.

به نظر ما چندین علت موجب این نقیصه بوده است. یکی مربوط به طبع خود زبان است چرا که شعر فارسی به ذروه کمال دست یافته است و کمتر آثار منظومی در ادبیات جهان یارای برابری و همچشمی با آن را دارد لذا ظریفترین معانی و لطیف ترین کلام شعری وقتی به جامه پارسی درآید جلوه نمی کند و فرّ و شکوه ندارد و جهد چیره دست ترین مترجمان بی اجر می ماند. این مشکل بطور کلی درباره ترجمه شعر از هر زبان به زبان دیگر وجود دارد لکن نزدیکی زبانها و خویشاوندی فرهنگها کار ترجمه را آسانتر می کند مثلاً ترجمه شعر از عربی و ترکی به فارسی یا بالعکس یقیناً سهلتر است. مشکل دیگر درباره شعر اروپائی یا بطور اعم غربی گذشته از تفاوت سنتها و دین و فرهنگ و چگونگی و درجه تحول جوامع در اینست که از اواسط قرن نوزدهم بدین سو شعر نو مغرب زمین همگام با نهضت های فکری و اجتماعی و پیدایش و پیشرفت انقلاب صنعتی مانند همه چیز دیگر دستخوش دگرگونی ماهوی عظیم گشت و خاصه از اوایل قرن بیستم فرهنگ متحول تمدن صنعتی شیوه اندیشه و بیان و جهان بینی را زیروزیر ساخت. رفته رفته نه تنها در شعر طلسم قافیه شکست بلکه قلعه کهن کلام نیز فرو پاشید و پیوند لفظ و معنی گسست. جنبشهایی همچو سمبولیسم و «شعر سپید» یا آزاد و سپس دادائیسم و سوررئالیسم حقیقت و مجاز و رؤیا و هذیان را درهم آمیخت و جهان بیکران ضمیر پنهان و غرایز نهفته و حتی دنیای ناشناخته و مرموز و هولناک خواب وارد در قلمرو ادبیات شد و کار به جایی کشید که با ظهور شاعرانی مانند رمبو و بعدها الیوت و سن ژون پرس و میشو^۲ و از راپوند شاعر بشکل جادوگر یا پیامبری در آمد که از غیب خبر می دهد و الفاظ صورت اورادی نامفهوم و رمزگونه و پرپیچ و خم را به خود گرفتند چنانکه شعر از مردم جدا و از آبن خواص گشت. ایسن دگرگونی بنیادین در نقاشی و هنرهای تجسمی نیز کسانی چونان پیکاسو و براک و زادکین و در رمان جیمز جویس و پروست و در نمایش یونسکو^۳ و ساموئل بکت را پدید آورد. امروز شاعر مغرب زمینی افشاگر رازهای دوران خود و بیانگر

1- Fleurs du Mal.

3- Eugene Ionesco.

2- Henri Michaux.

سرگشتگی جامعه متکامل و پیچیده صنعتی گشته است و به یک معنا افسونگر عصر جدید است. از اینرو ترجمه شعر نو غربی اگر نگوئیم ناممکن دست کم نوعی بندبازی پرمخمه می‌باشد و فهم آن نیز جز برای کسانی که آشنائی عمیق با زبانها و فرهنگهای غربی دارند تقریباً محال است، و به طریق اولی کسانی که زبان شعری السنه عمده اروپائی را تا بدان پایه بدانند که به درک معانی مغلط و دقائق کلام آن قادر باشند و سپس بر آن جامعه پارسی براننده و زیننده بیوشانند، بسیار اند کند و تازه ترجمه چنین اشعار نوعی تجمل بیحاصل است که چه بسا تنها به مذاق افرادی معدود خوش آید و برای عامه خوانندگان نامفهوم حتی نامربوط باشد.

در زبانهای بزرگ اروپائی نیز گرچه ترجمه صدها رمان دست دوم از پلیسی و جنائی و عشقی و جاسوسی حتی جنسی مبتذل که هدف آن سرگرمی و ارضای غرایز بهیمی خوانندگان و جلب منفعت برای ناشران است بر عهده مترجمان خرده‌پا و گمنام گذاشته می‌شود لکن ترجمه آثار بزرگ ادبی و فکری کار مترجمان برجسته است که اغلب خود نویسنده یا شاعرند. به عنوان مثال در زبان فرانسه بودلر آثار ادگار آلن پو و ژرارد دو نروال، فوست گوته و آندره ژید هملت شکسپیر را به فرانسه ترجمه کرده‌اند که در عداد شاهکارهای ادبی بشمار می‌روند و منظومه‌های سن ژون پرس فرانسوی به توسط توماس الیوت شاعر بزرگ انگلیسی که هر دو برندهٔ جایزه نوبل هستند به انگلیسی برگردانده شد و بالاخره بوریس پاسترناک ادیب نامدار روسی و نویسندهٔ رمان «دکتر ژیواگو» آثار شکسپیر و اشعار گوته و ریلکه و پل ورنل فرانسوی و برخی شاعران فقفازی را به روسی ترجمه کرده‌است. بعضی ترجمه‌هایی از این دست چیزی از اصل کم ندارند حتی گفته می‌شود وقتی هگل فیلسوف دشوارنویس آلمانی ترجمهٔ یکی از آثارش را به زبان فرانسه خواند به مزاح گفت اکنون درمی‌یابم که چه می‌خواسته‌ام بگویم!

اکنون می‌پردازیم به شرح آخرین نکتهٔ مورد بحثمان و آن اینکه خصوصیات یک ترجمهٔ خوب کدامست؟ می‌دانیم که ترجمهٔ وجوه گوناگون دارد که عبارتند از: ترجمه آزاد یا ترجمه به معنی، ترجمه به صورت اقتباس، ترجمه با تلخیص و بالاخره ترجمهٔ دقیق و کامل.

ترجمهٔ آزاد آنست که مترجم تنها مضمون کلی متن اصلی را مأخذ قرار دهد و در کوتاه و بلند کردن یا تغییر عبارات و تعبیرها آزادی خود را حفظ کند مثلاً ترجمهٔ فیتزجرالد از رباعیات خیام را می‌توان ترجمهٔ آزاد نامید چه معانی و اندیشه‌های کلی

خیام در قالبی که شاعر انگلیسی ساخته است ریخته شده و حتی نظم و ترتیب ابیات رباعیها بهم خورده است و چه بسا رمز موفقیت آن و کسب شهرت جهانی برای خیام به همین دلیل بوده است. بین موافقان و مخالفان این شیوه ترجمه بحثهای فراوان صورت گرفته است و در آغاز آشنائی ایران با السنه و فرهنگهای مغرب زمین جمعی را نظر بر این بود که درک اندیشه‌های غربی برای شرقیها دشوار است لذا باید مترجم آنچه را که به نظرش برای خواننده ایرانی قابل درک است و تعبیرات و اصطلاحاتی را که موردپسند و قبول اوست بکار ببرد ولو اینکه از متن اصلی بدور باشد. این نظر ممکن است عامه خوانندگان را خوش آید ولی در مورد آثار بزرگ ادبی و فکری خیانتی نسبت به نویسنده و شاعر و متفکر زبان اصلی و اصولاً نقض غرض خواهد بود چه منظور از ترجمه اینگونه شاهکارها نمایاندن شیوه تفکر و تخیل و سبک نگارش و تعبیرات بکر نویسنده اصلی است. امروز اکثریت قریب به اتفاق صاحب نظران بر این عقیده‌اند که یک شاهکار ادبی و ذوقی یا فکری و فلسفی، یا باید به فارسی ترجمه نشود یا اگر می‌شود دقیق و کامل باشد.

ترجمه به صورت اقتباس به معنی آنست که قسمتهائی از متن اصلی بنا به انتخاب مترجم اخذ گردد و در شیوه بیان و نگارش نیز آزاد باشد. این گونه ترجمه در مورد کتابهای عادی خاصه وقتی که حشو و زوایدی داشته باشد یا مضمونهای از آن برای خواننده ایرانی جالب نباشد ضروری ندارد مشروط بر اینکه مترجم آنرا در زیر عنوان کتاب قید کند. ترجمه به صورت تلخیص به دو شکل انجام می‌پذیرد یکی اینکه مترجم اگر موضوع کتاب داستان است اصل مطلب را خلاصه کند و از نو بنگارد ولی گرتة داستان باید محفوظ بماند. دوم آنکه کتاب عیناً ترجمه شود و تنها قسمتهائی که برای خواننده زاید یا ملال‌آور یا فهم آن دشوار است، حذف گردد. در کشورهای غربی رسم بر اینست که بعضی آثار ادبی که جنبه داستان و حکایت دارد برای اینکه کودکان و نوجوانان بتوانند از آنها استفاده کنند به شکل خلاصه ترجمه و عبارات دشوار آن آسان و لغات و تعبیرات مشکل ساده می‌گردد. این گونه ترجمه‌ها که در زبان فارسی هم معمول شده است مشروط بر اینکه در مقدمه یا ذیل عنوان کتاب قید شود که ترجمه از چه نوع است. سودمند خواهد بود چه مورد استفاده خوانندگان بیشتری در سنین مختلف قرار خواهد گرفت و حسن آن در اینست که خواننده از کودکی با آثار ادبی و روایات و

حکایات معروف آشنائی پیدا می‌کند و بعدها به خواندن آنها شائق می‌گردد بعلاوه خوانندگان خردسال را به مطالعه که از کودک کی باید بدان خو گرفت، عادت می‌دهد. اما در همه حال مترجم نباید مضمون اصلی را عوض کند یا چیزی از خود بر آن بیفزاید یا نیت نویسنده را قلب و خلاف آنچه مورد نظر و غرضش از نوشتن بوده است، وانمود سازد. هرگونه اضافات و دستکاری در متن اصلی که کتاب را از هدفش منحرف کند یا به مقاصد تبلیغاتی مغایر با عقیده نویسنده بکشاند، خیانت محسوب می‌شود. بدبختانه در ایران بعضی مترجمین شهیر این جرم را که در ممالک متمدن بر طبق قوانین قابل تعقیب است مرتکب می‌شوند حتی عقاید و نظریاتی را که روح نویسنده هم از آنها خبر نداشته است به او نسبت می‌دهند. از این بدتر شنیده شده است مترجمی که اکنون در میان ما نیست کتابی درباره یکی از دانشمندان ایرانی نگاشته و آنرا اثر یک خاورشناس متوقی اروپائی قلمداد نموده و نام وی را زیر عنوان کتاب ذکر کرده است غافل از آنکه نویسنده برحسب تصادف در قید حیات بوده است و از واقعه آگاه می‌شود. اینگونه تقلب در ترجمه مانند سرقت ادبی عملی نکوهیده و نه تنها درخور شمت است بلکه قانوناً مستوجب مجازات است.

در گذشته بسیاری از مترجمان آثار اروپائی با تغییر نام اشخاص و مکانها و استعمال اصطلاحات فارسی به جای تعبیرهای فرنگی کوشیده‌اند به این آثار صیغه ایرانی بخشند و آنها را به صورت مردم‌پسند در آورند و برخی ناگزیر پاره‌ای عبارات متن اصلی را حذف یا قلب کرده‌اند. البته ایرانی پسند کردن اثر خاصه در مورد آثار درامی که بمعرض نمایش گذاشته می‌شود ضروری ندارد چه بسا لطف و تأثیر بیشتری به کلام می‌بخشد اما تحریف متن یا حذف پاره‌ای مطالب از آن کاری مذموم بشمار می‌رود. ترجمه‌هایی از مولیر فرانسوی به قلم حسینعلی میرزا عمادالسلطنه (طیب اجباری - عروسی مجبوری) و نیز زاهد ریاکار مولیر در تحت عنوان «تارتوف شرقی» یا حاجی ریائی به ترجمه کمال الوزاره و همگی ترجمه‌های سید علی نصر از نمایشنامه‌های اروپائی (عوام‌غریب سالوس - طلبکار و بدهکار - میرزا قهرمان و غیره) و ترجمه «بازاری اشرف‌مآب»^۱ مولیر در زیر عنوان «چناب خان» و نیز ترجمه درام منظوم و معروف گیوم تل شیلر به توسط سید محمدعلی جمال‌زاده، از اینگونه ترجمه‌هاست. ترجمه اخیر که در مجموعه ادبیات خارجی بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شد بعلت تحریف زیادی که در

متن اصلی بعمل آمده بود مورد انتقاد فراوان قرار گرفت. همین مترجم که از پیش کسوتان ادبیات جدید فارسی و کتاب «یکی بود و یکی نبود» او به یقین شاهکاری است مسلم، مضمون یکی از داستانهای فارسی خود را عیناً از یک نویسنده معروف اروپائی اقتباس کرده است بی آنکه ذکر مأخذ بکند. در زبانهای دیگر هم نظایر این اعمال شده است و می‌شود ولی معمولاً یک نویسنده یا مترجم معتبر و آبرومند به چنین کاری دست نمی‌زند.

به خاطر دارم روزی در خانه دوستی قطعه‌ای از پسل ورلین شاعر فرانسوی را که او در مجموعه‌ای از آثار شعرای اروپائی ترجمه و منتشر کرده بود می‌خواندم و برحسب اتفاق آن قطعه را از دوران تحصیل از بر داشتم و وقتی با ترجمه فارسی آن مطابقت کردم در شگفت ماندم زیرا متن فارسی بسیار شاعرانه و زیبا بود ولی جز یکی دو مضمون ربطی به منظومه شاعر فرانسوی نداشت. این دوست من که حدود پنجاه سال پیش شهرت خود را با ترجمه چند اثر رمانتیک اروپائی و به خصوص فرانسوی آغاز کرده و نه تنها مترجمی زبردست قلمداد شده بود بلکه در عالم ادب و سیاست نام و مقامی داشت در پاسخ ایراد من گفت فلانکس تو زیاد مته به خشخاش می‌گذاری، به من چه که فلان شاعر خارجی چه خواسته است بگوید، خوانندگان فارسی زبان این قسم نوشته را می‌پسندند و می‌خرند و از آن حظ می‌برند. در جوابش گفتم تو با این استعدادی که در نوشتن داری چرا بنام خود این قطعات شاعرانه را نمی‌نویسی تا شهرت مضاعف بیابی. پاسخ او که شاید تا حدودی صحیح ولی مایه تأثر بود که این بود... که مردم اگر بدانند نوشته‌ای از فلان نویسنده بزرگ یا قطعه‌ای از فلان شاعر نامدار اروپائی است آنرا می‌خوانند و می‌ستایند و متأسفانه یک نویسنده یا شاعر ایرانی هر قدر هم خوب بنویسد یا بسراید جز تحریک حسادت دیگران بهره‌ای نخواهد برد!

البته در حال حاضر این گونه ترجمه‌ها از آثار ادبی خارجی کمتر منتشر می‌شود ولی اگر برخی ترجمه‌های سابق دارای عیوبی بود که برشمرديم لافل فارسی آن سلیس و صحیح و قابل فهم بود و حال آنکه بسیاری از ترجمه‌های کنونی از وسواس رعایت امانت به عیب بزرگ دیگری که تحت‌اللفظی بودن است دچار می‌شوند، که عبارات را سنگین و غیرقابل هضم و زبان را ناهنجار می‌سازد. این عیب گاه از عدم آشنائی کامل با زبان خارجی و فارسی هم ناشی می‌شود زیرا معادل هر کلمه لفظ لغوی فارسی آنرا قرار می‌دهند، بی‌توجه به آنکه آن لفظ در آن محل خاص و سیاق عبارت چه مفهومی دارد. افراط و تفریط در ترجمه چون سایر زمینه‌ها از ابتلائات جامعه ایرانی است!

باری، از مقدماتی که چیده شد می توان خصوصیات یک ترجمه خوب را چنین برشمرد. صحت ترجمه، امانت در ترجمه و رعایت سبک و شیوه نگارش یا سرایش مصنف.

و اما صحت در ترجمه اُس اساس کار است. مترجم باید معانی گوناگون و حقیقی و مجازی الفاظ ساده و مرکب و اشتقاق آنها را در مواضع مختلف و در سیاق عبارت به صورت اسم و صفت و قید و حالت فاعلی و مفعولی و در پیوند با ادات اضافه و ربط و غیره بداند. آشنائی با ترکیبات و استعارات و معانی متفاوت آنها در نثر و نظم و در زبان عامیانه و محاوره قدیم و جدید ضرورت دارد. چه بسیارند کلماتی که برحسب موارد استعمال و فراخور مقال مفهومی کاملاً دور از همدیگر دارند و باز هم بسته به اینکه در رشته‌های گوناگون علوم و ادبیات بکار روند، معانی متفاوت پیدا می کنند. من خود اقلأ به حدود بیست مورد استعمال و معانی متفاوت لفظ MAL در زبان فرانسه بصورت قید و اسم و ترکیب با کلمات دیگر در لسان ادبی و متون دینی و فلسفی و علمی برخورد کرده‌ام. می دانیم که در زبان انگلیسی ادات اضافه و ربط و پیشوندها چگونه معانی افعال و مفهوم عبارات را تغییر می دهند. افعال فرانسوی Faire و Rendre و فعل انگلیسی To get به اندازه‌ای موارد استعمال زیاد و مختلف در زبان ادبی و محاوره دارند که ادبای اهل آن زبان را سردرگم می کنند و به اشتباه می اندازند. علاوه بر این زبانهای انگلیسی و فرانسه قدیم و جدید به قدری از یکدیگر دور شده‌اند که فهم آثار نویسندگان و شاعرانی همچون رابله و ویون^۱ فرانسوی و مارلوه^۲ و چوسر انگلیسی امروزه بسیار دشوار و گاه ناممکن است و در انگلستان ادبائی هستند که تخصصشان در شناسائی زبان شکسپیر است. حتی معانی الفاظ و اصطلاحاتی که مولیر و راسین در نمایشهای منظوم خود بکار برده‌اند با کاربرد امروزی آنها در زبان ادبی بکلی متفاوت است. شیوه نگارش و بینش نویسندگانی همچون پروست در زبان فرانسه و جمیز جویس در زبان انگلیسی انقلابی در رمان و خاصه شرح انفعالات نفسانی پدید آورده است. فی‌المثل ترجمه عبارات دراز و الفاظ و صفات پربار و استعارات و تحلیلهای روحی رمان چند جلدی « در جستجوی زمان از دست رفته » اثر پروست به زبان فارسی، چنانکه اندیشه و تخیل و هنر نویسنده را بخوبی منعکس کند، غیر ممکن بنظر می رسد و ترجمه رمان پر عظمت اولیسوس از جمیز جویس نیز کاری تقریباً محال می نماید.

از رمانهای سه دههٔ اخیر فرانسه که به «رمان نو» موسوم شده است سخنی نمی‌گوئیم زیرا نواندیشی و دشوارنویسی و لغت آفرینی و غنای عجیب واژگان و واژگون ساختن وحدت سه عامل زمان و مکان و موضوع که تا این اواخر کمابیش رعایت می‌شد، فهم آثار کسانانی همچون بانو ناتالی ساروت^۱، آلن رب گریه^۲، پییر دوماند یارگ^۳ و کلود سیمون^۴ و دیگران را برای خود ادبای فرانسه هم دشوار ساخته است. این رمانها که در واقع موضوع مشخصی جز مکالمهٔ درونی نویسنده با خویشتن خود یا ساختن جهانی غیرواقعی و ترسناک و سرسام‌آور ندارد و بیانگر بیهودگی و پوچی است، خواننده را در دنیایی خواب مانند که در آن وقوع هیچ چیز غیر منتظر و نامربوط و شگفت‌انگیز نیست، سُر می‌دهد. این گونه آثار تنها به چند زبان عمدهٔ اروپائی قابل ترجمه‌اند و حتی ترجمه‌های انگلیسی آنها به سبب لفاظی و بی‌بندوباری در نگارش چندان مورد توجه عامه خوانندگان واقع نشده است. چنین است در مورد بسیاری از نویسندگان و شاعران نامدار و برجستهٔ آمریکای لاتین که ترجمهٔ آثارشان از رمان و قصه و نقد و سیاست سالیان اخیر به قول فرنگیها «آلامد» شده است چنانکه بسیاری آنان را «جهان سومی» یعنی «از خودمان» تلقی می‌کنند، غافل از اینکه ادبیات بخش جنوبی و مرکزی نیمکرهٔ غربی که به زبانهای اسپانیائی و پرتغالی نوشته می‌شود تا مغز استخوان پیرو سنت ادبی و دینی و فرهنگی و تاریخی اروپاست و دو شاخهٔ برومند و اصل و نسب‌دار از فرهنگ مغرب زمین به شمار می‌آید. بدیهی است که این ادبیات تا حدودی رنگ شرائط محیط و مشکلات اجتماعی و سیاسی آن قسمت از قارهٔ امریکا را هم بخود گرفته است ولی این معنی دربارهٔ ادبیات جدید اسپانیا و پرتغال هم صدق می‌کند. خلاصه اینکه ترجمهٔ آثار منثور و منظوم بورخس و اوکتا و یوپاز و گارسیامارکز به زبان فارسی برای ما ایرانیان دشوارتر و نامأنوس‌تر از ادبیات نوین مغرب زمینی نیست خاصه اینکه این ترجمه‌ها از زبان اصلی انجام نمی‌شود و اغلب از زبانهای انگلیسی و فرانسه صورت می‌گیرد.

این توضیحات دراز که امید است خوانندگان را ملول نسازد بدان جهت داده شد تا روشن شود که ترجمهٔ صحیح از آثار بزرگ ادبی خارجی خاصه غربی تا چه اندازه پرزحمت و مخاطره‌انگیز و دقیق است و تا چه حد مستلزم تسلط بر زبان و ادبیات

1- Nathalie Sarraute.

3- Pieyre de Mandiargues.

2- Alain Robe-Grillet.

4- Claude Simon.

بیگانه و دانستن فارسی است. بی‌تردید مترجم شایسته این نام باید صدها کتاب و نوشته در هر زمینه را در زبان خارجی مطالعه کرده باشد تا به خود اجازه دهد که به ترجمه شاهکارهای ادبی و ذوقی دست یازد و بدیهی است هر اندازه شخص داناتر باشد از تهور جاهلانه عاری و محتاط و شکاک می‌گردد و به کاوش و کنکاش که گاه تا مرز وسواس جلو می‌رود، نیاز دارد. ترجمه‌های برق‌آسا که امروزه بسیار مرسوم شده است اگر به توسط بهترین مترجمان صورت بگیرد اعتماد را نمی‌شاید.

اینک در زیر چند نمونه از اشتباهات فاحش مترجمان سرشناس را ذکر می‌کنیم و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! می‌دانیم در زبان فرانسه به خط لایقره می‌گویند «چینی» (Chinois) و در زبان انگلیسی از این معنی به «یونانی» (Greek) تعبیر می‌شود. یکی از مترجمان نامدار که جرأید او را چون لقمه‌ای چرب از چنگ یکدیگر می‌ریابند در ترجمه کتابی از انگلیسی درباره‌ی رضا شاه و چگونگی اخراجش از ایران که یکی از ناشران معتبر به چاپ رسانیده است، این اصطلاح را به یونانی (معنی تحت‌اللفظی آن) ترجمه کرده است در حالیکه از فحوای کلام کاملاً آشکار است که منظور خطی است ناخوانا. یکی دیگر از مترجمان درجه اول در ترجمه رمان معروفی از داستان‌سرایان قرن نوزدهم فرانسه این جمله را: *Ils parlaient d'Italie* که به وضوح یعنی آنان از ایتالیا سخن می‌گفتند به آنها به ایتالیائی صحبت می‌کردند، ترجمه نموده است، همین مترجم که انصافاً نشر فارسی او بسیار روان و دلنشین است کلمه *Pauvre chrétien* را به مسیحی فقیر ترجمه کرده است در حالیکه هر کس مختصر اطلاعی از زبان فرانسه داشته باشد می‌داند که در بسیاری موارد تقدّم صفت بر موصوف بکلی معنی صفت را عوض می‌کند یعنی در اینجا می‌بایستی «مسیحی بیچاره» ترجمه می‌شد نه فقیر! در یکی از آثار معروف آندره ژید فرانسوی که سالها پیش توسط مترجم و نویسنده‌ای بلند آوازه ترجمه شد این اصطلاح پیش‌پافتاده فرانسوی که هر بچه مکتبی فرانسه خوان می‌داند: *Il m'en veut* که یعنی او از من دل پُری دارد به او آنرا از من می‌خواهد ترجمه شده بود! از اینگونه اغلاط فاحش بقدری زیاد است که باز ذکر آنها مثنوی هفتاد من کاغذ شود!

از صحت ترجمه که بگذریم نکته‌ی دوم رعایت امانت در ترجمه می‌باشد که مفهوم مخالف آن خیانت نسبت به نویسنده اصلی است. لزوم مطابقت متن ترجمه شده با متن اصلی چندان بدیهی به نظر می‌رسد که نیازی به تأکید ندارد و اصولاً ترجمه چیزی جز این نمی‌تواند باشد. اما حدود این امانت و معیارهای سنجش آن در بیشتر

زبانها روشن و مشخص نشده است و در زبان ما چون سایر موارد افراط و تفریط به چشم می خورد. چه بسا مترجمان که ترجمه امین و دقیق را با ترجمه تحت‌اللفظی یا ملانقطی بودن اشتباه می کنند و چه بسیار کسان به این بهانه که امانت صرف خاصه در زبانهای که ترکیب عبارات و جمله بندی شان بسیار از یکدیگر دور است کلام را ناهنجار و نامفهوم می سازد و به فصاحت و زیبایی آن لطمه می زند، به خود اجازه تصرف و تحریفهای ناروا را در متن اصلی می دهند. ترجمه تحت‌اللفظی یا کلمه به کلمه در عهدنامه‌ها و اسناد سیاسی و متون قانونی و حقوقی و اسناد رسمی که جنبه ادبی مورد نظر نیست و سندیت مطرح است تا آنجا که جای ابهام باقی نگذارد و به روشنی کلام خلل وارد نیارد، جایز خواهد بود.

موضوع اساسی امانت در ترجمه توجه به تفاوت ساختار زبانها و ترتیب اجزاء کلام در جمله و شیوه بیان در آنهاست و این تفاوت گاه از خدمتعارف فراتر می رود. بعنوان مثال در فرانسه و انگلیسی فعل معمولاً پس از فاعل می آید در حالیکه در زبانهای فارسی و آلمانی تقریباً همیشه فعل در آخر جمله قرار می گیرد، و چنین کلمات در آنها دقیق است مثلاً در زبان فرانسه معانی و موارد استعمال حقیقی و مجازی هر لغت کاملاً مشخص است، بطوریکه یک اسم یا صفت یا فعل را نمی توان از جای خود در مجموع جمله برداشت بی آنکه مفهوم آن بکلی عوض شود و این دقت و روشنی را این زبان از لاتینی به ارث برده است و البته طرز تفکر عقلانی دکارتی نیز در آن بی تأثیر نبوده است. زبان انگلیسی مبهم تر ولی در عوض بی اندازه غنی و انعطاف پذیر است و هر چند ضوابط و قواعد مشخصی ندارد لکن گسترش موارد استعمال آن در اقصی نقاط جهان موجب شده است که نوعی جامعیت و تفوق پیدا کند. آلمانی هر چند خویشتاوندی نزدیک با انگلیسی دارد، ولی به سبب استحکام و قدرت ترکیب و عمق و سنگینی حیطه مستقل خود را دارا می باشد، و حال آنکه زبانهای انگلیسی و فرانسه تأثیر متقابل بسیار در یکدیگر داشته اند و تداخل آنها موجب شده است که، به رغم تفاوتهای بنیادی، بنا بر علل تاریخی به هم نزدیکتر گردند. نگارنده که از ایام صباوت با زبان فرانسه الفت داشته است ولی بهیچوجه ادعای تسلط بر آن را ندارد و با انگلیسی بنا به اقتضای شغلی و علاقه شخصی اندک آشنائی دارد و آلمانی به گوشش خورده است گمان می کند ترجمه از زبان فرانسه به فارسی بر خلاف نظری که اکثر فارسی زبانان دارند دشوارتر است چرا که زبان مالسان شعر و لفظ پردازی است و زبان فرانسه زبان دقت و وضوح که بیشتر با نثر ورزیده شده و رشد یافته است.

باید در یاد داشت که در عین رعایت امانت منظور ادای حق مطلب و نمایاندن

شیوه بیان و لطف سخن و زیبایی الفاظ است همچنانکه در زبان اصلی نویسنده یا شاعر بیان کرده‌اند، البته تا آنجا که میسر و مقدور باشد؛ حال دیگر مترجم ورزیده و دانا خود داند که چگونه به این منظور دست یابد. باید اذعان کرد در ترجمه فارسی کمتر به مسائلی که ذکر شد توجه می‌شود و اغلب ترجمه‌ها چه از حیث لفظ و چه از لحاظ معنی با متن اصلی مطابقت کامل ندارد و بسیار دیده می‌شود که مترجم به این عذر که این کلمه یا تعبیر در فارسی وجود ندارد آنرا حذف یا تحریف می‌کند و حال آنکه اگر بر هر دو زبان مسلط باشد و جستجو کند به فرض اینکه عیناً آن لغت یا تعبیر یافت نشود معادل فارسی نزدیکتر به آن را که ضمناً مقصود را برساند می‌تواند پیدا کند. اگر این عذر از نادانی ریشه بگیرد معمولاً از کاهلی و اهمال است و آسیبی که از این رهگذر متوجه یک اثر ادبی می‌گردد جبران ناپذیر می‌باشد. اما آنچه گناهی نابخشودنی به شمار می‌آید اینست که مترجم عالماً عامداً و برای از سر باز کردن کار به این عمل دست بزند و چنین کاری هتک حرمت از نویسنده و دست کم گرفتن خواننده است. در ترجمه اثری از دانته ایتالیائی دیده شد به جای دوک نخریسی چرخ خیاطی آمده است که در آن زمان هنوز اختراع نشده بود. در مورد دیگر مترجمی هر جا که به لغت فرانسوی *Phénomène* برخورده بود بی‌محابا و بی‌توجه به معانی دیگر این کلمه آنرا «پدیده» ترجمه کرده و حتی به عدم ارتباط معنی آن در عبارت نیز توجه نداشته است. می‌دانیم که لفظ بسیار آشنای *Amour* را در زبان فرانسه به اقتضای موارد می‌توان به «عشق»، «خاطرخواهی»، «محبت»، «سوگلی»، «معاشقه»، «مقاربت»، «نوعدوستی» و «ایثار» ترجمه نمود و کلمه *Credit* در همین زبان بسته به موارد مختلف آبرو، شأن، اعتبار، وجهه، حرمت، طلب، سندیت، فروش نسبه و قسطی، وجه، وام، حساب بستانکار، اعتبارمالی و پاره‌ای معانی دیگر می‌دهد. بزرگترین آزمایش برای یک مترجم ترجمه عبارات دراز و پیچیده و چند پهلویی است که بیشتر در نوشته‌های فلسفی و تحقیقی و نیز در رمانها به هنگام شرح عواطف درونی و انفعالات نفسانی یا توصیف دقیق محلها و اشیاء و مناظر می‌آید، خاصه اینکه در فارسی معمولاً فعل در آخر جمله قرار می‌گیرد. در اینجا هنرنمایی مترجم ورزیده در اینست که چگونه جمله را بشکند یا به چند عبارت فرعی تجزیه کند و اسامی و صفات را چنان جابجانماید که در مجموع عبارت خللی پدید نیاید و به مضمون آن لطمه نخورد و در عین حال لطف و ظرافت بیان نویسنده محفوظ بماند. خواهید گفت این کار حضرت فیل است. آری، این هنر مانند تراش الماس ریزبینی و مهارت و برتر از آن قریحه و صلاحیت می‌خواهد و از عهده هر کس بر نمی‌آید.

بعضی از نویسندگان و شاعران در واقع غیر قابل ترجمه‌اند و مترجم هر قدر متبحر و با قریحه باشد و زحمت بکشد نا کام خواهد ماند. مثلاً آیا حافظ ما به هیچ زبانی قابل ترجمه است یعنی لطف کلام و علو روح و ترم آسمانی او را جز فارسی زبان کس دیگری درک خواهد کرد؟ آیا سمبولیستهای فرانسوی مانند رمبو و مالارمه به فارسی قابل ترجمه‌اند و مارسل پروست، هر قدر در ترجمه آثارش مهارت به خرج داده شود، برای ایرانی قابل فهم و هضم است؟

اکنون می‌رسیم به نکته سوم یعنی رعایت سبک نگارش نویسنده و سرایش شاعر در ترجمه فارسی. فرانسویها می‌گویند سبک نگارش یعنی خود شخص بعبارت دیگر از اثر می‌توان مؤثر را شناخت. همچنانکه آدمی را از صدایش می‌توان شناسائی کرد، نویسنده را از شیوه قلمش و شاعر را از شعرش و هنرمند را از تجلی هنرش می‌توان باز شناخت. کسی که مختصری شعر بشناسد می‌تواند شعر فردوسی و نظامی را از هم تشخیص بدهد حتی غزل خواجه شیراز و سعدی بخوبی از یکدیگر باز شناخته می‌شود. نویسندگان و شاعران بزرگ خارجی نیز هر یک شیوه بیان و نگارش خاص خویش را دارند. پس مترجم علاوه بر صحت ترجمه و رعایت امانت مکلف است سبک نگارش نویسنده یا سرایش شاعر را منعکس سازد و برای توفیق در این کار دشوار و ظریف آشنائی وافر با سبکهای گوناگون ادبی زبانی که از آن ترجمه می‌کند ضروری است. بعنوان مثال در زبان فرانسه شعر مولیر با شیوه سعدی بیشتر سازگار است و شعر راسین با اشعار فردوسی بهتر می‌خواند. سبک نگارش متقدمین با متأخرین بکلی از هر لحاظ حتی از جهت به کار گرفتن لغات و تعبیرات فرق می‌کند و شعر قرن اخیر بکلی با قرون پیشین تفاوت دارد. امروز برخی نویسندگان اروپائی ساده حتی عامیانه و شکسته بسته و برخی عالمانه می‌نویسند و در نزد پاره‌ای از آنان زیبایی و فخامت کلام در درجه اول اهمیت است و جمعی نیز به مطمئن نویسی عادت دارند، لذا نمی‌توان همه را به یک نهج به فارسی برگرداند. در زبانهای کثیرالانتشار اروپائی مترجمان دست به ترجمه آثار نویسندگان یا شاعرانی می‌زنند که با شیوه نگارش آنها آشنائی و به اندیشه‌های آنان علاقه دارند. مثلاً تقریباً تا به حال هر چه از آثار کافکا که به زبان فرانسه ترجمه شده بوسیله آلكساندر ویالات^۱ بوده است چنانکه نام او نام نویسنده بزرگ یهودی چک را به ذهن تداعی می‌کند. ظاهراً یکی از بهترین ترجمه‌هایی که از «دون کیشوت» اثر جاودانی سروانتس به زبان انگلیسی شده از پیتر

موتیوکس^۱ بوده که تا به حال بارها اصل یا نسخه تجدید نظر شده آن به چاپ رسیده است.

متأسفانه من در چند مورد که شخصاً برخی ترجمه‌ها را با متن اصلی مطابقت کردم به این نکته پی بردم که اگر هم کمابیش صحیح و فصیح بوده‌اند اما سبک نگارش نویسنده را منعکس نمی کرده‌اند. شاید مترجمانی با این صفات که برشمرديم در زبان فارسی به شمار انگشتان دو دست هم نرسند؛ اگر سبب اینرا قدری عدم آشنائی کامل به زبان و سبک نویسنده بدانیم مقدار زیادی نیز ناشی از بیقیدی و سرسری انگاشتن کار است و چون نقد اصولی وجود ندارد خوانندگان - حتی مطلع‌ترینشان - پاپی این موضوع نمی شوند و حتی مترجمان قابل هم که می بینند دوغ و دوشاب یکی است و عشق به امانت و فضیلت شکم را سیر نمی کنند بنا به مثل معروف زیاد مته به خشخاش نمی گذارند.

از قضای روزگار برای غالب ناشران، کتاب هم کالائی است مانند جاروبرقی و آدامس بادکنکی و آنان بیشتر تاجرند تا اهل فضل و کتاب، و یک مترجم سرشناس و پولساز را به صرف اینکه عزلت گزین ناشناس و مفلسی چون من از او خرده بگیرد از خود نمی رانند. بنابراین کار ترجمه سامان نمی پذیرد مگر اینکه سطح معلومات و قوه تمیز نه فقط خوانندگان بلکه نقادان ادبی و روشنفکران ما بالا برود. چنانکه در پیش گفته شد این بار هم باز باید دست به دامن دولت بشویم تا هیئتهائی از مترجمان و ادبا و ناشران صلاحیتدار را بدین منظور برگزینند، و آنان ابتدا کتابهائی را که به اهتمام خود دولت منتشر می شود مورد سنجش قرار دهند و با اصل آن مطابقت نمایند و در وهله بعد به راهنمایی ناشران و راهنمایی خوانندگان از طریق رادیو و تلویزیون و جراید بپردازند. جای تأسف است که در کشور ما فرهنگ و تألیف و ترجمه در آخرین درجه اهمیت قرار دارد. اما می بینیم که هنوز زود است که در زبان فارسی به مشکل کتاب و به خصوص آنچه که صورت لاینحل پیدا کرده و می توان گرو کور ترجمه اش نامید، گوشه چشمی افکنده شود مگر آنکه خود مترجمان آبرومند و مسئول وجدان خویش را حکم قرار دهند و کار خود را فقط یک شغل کمک معاش نپندارند بلکه رسالتی بدانند که برای روشنگری و پیشرفت جامعه بر عهده دارند.

پایان